

## تسلیمه نسرین: غریبه در سرزمینی غریب

### آمریتا داتا

درآمد: حکایت غریبی ست از نویسنده‌ای مهاجر در سرزمینی غریب که وطن‌اش هم برای‌اش بیگانه شده است؛ داستان زندگی پرفراز و نشیب تسلیمه نسرین، نویسنده‌ی بنگلادشی، که اندیشه‌های جنجالی‌اش او را مجبور به ترک سرزمین پدری کرد و اینک در کلکته به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد.

تسلیمه نسرین ۲۲ سال پیش ناگزیر شد وطن خود را ترک کند. از آن زمان، نسرین دیگر به داکا، پایتخت بنگلادش، برنگشته است؛ شهری که آن‌جا به کار پزشکی مشغول بود و مقالات فمینیستی می‌نوشت. به میونسینگ هم برنگشته است؛ شهرستانی در ساحل رود براهماپوترا که نسرین آن‌جا بزرگ شده بود. در دهلی، در «مجتمع مسکونی هند»، با تسلیمه نسرین دیدار کردم. نسرین می‌گوید: «خانه‌ی بزرگی داشتیم، از آن خانه‌های قدیمی زمین‌دارها، با سقف‌های بلند و پنجره‌های بسته. پر از طاقچه، با پلکان‌های مارپیچ، و نرده‌های فرفورژه. کلی درخت میوه و گل و گیاه داشت. براهماپوترا همان نزدیکی بود. در ساحل رودخانه بازی می‌کردیم. هروقت که رودخانه‌ای می‌بینم، یاد براهماپوترا می‌افتم. براهماپوترا، همیشه جایی در شعرهای من خودنمایی می‌کند.»

روبرتو بولانیو، رمان‌نویس شیلیایی، زمانی نوشته بود: «برای بعضی نویسنده‌ها تبعید به معنای ترک کردن خانه‌ی پدری است؛ برای بعضی‌ها، رفتن از شهرستان یا شهر دوران کودکی‌شان؛ برای بعضی‌های دیگر، به شکلی ریشه‌ای‌تر، تبعید یعنی بزرگ شدن.» برای نسرین، تبعید به تمام این معانی بوده و از این نیز بیشتر. تبعید، برای این نویسنده‌ی ۵۴ ساله، جراحی در درون نبوده که در خلوت خود بر آن مرهمی بگذارد؛ زخمی بوده که اغلب او را به اجبار وارد مشاجرات تلخ فراوانی در شبه‌قاره‌ی هند کرده است؛ مشاجراتی بر سر دین، مردسالاری، و آزادی بیان.

در هند، نسرین نماینده‌ی آزمون آزادی بیان و عدالت است، آزمونی که جناح چپ و طبقه‌ی روشنفکر کلکته (پایتخت ایالت بنگال غربی) به شکل تماشایی در سال ۲۰۰۷ در آن شکست خوردند، وقتی این نویسنده را ناچار به ترک بنگال کردند. تبعید، ترجمه‌ی انگلیسی تازه‌ای از بخش هفتم اتوبیوگرافی نسرین (زندگی‌نامه خودنوشت)، به شرح این ماجرای عذاب‌آور می‌پردازد. به نظر بسیاری از نویسندگان دیگر، نسرین نویسنده‌ای جنجالی است که جایگاه خود را در میان نویسندگان بانفوذ بنگالی از دست داده، چون مناسبات خود با این حلقه را به بن‌بست رساند. سید شمس‌الحق، شاعر بنگلادشی، از نسرین به خاطر آن‌چه در کتاب **دویکاندیتو (دونیم‌شده)** نوشته بود شکایت کرد؛ نسرین ادعا کرده بود که شمس‌الحق با یکی از بستگان نزدیک خودش رابطه داشته است. کتاب در سال ۲۰۰۳ به دنبال دادخواست ۲۵ چهره‌ی سرشناس ادبی در ایالت بنگال غربی ممنوع شد (دادگاه عالی کلکته بعدتر این ممنوعیت را ملغا کرد).

با این حال، دشوار می‌شود جنسیت‌زدگی و زن‌ستیزی را در این آمیزه‌ی فرصت‌طلبی سیاسی و مراعات شخصی نادیده گرفت. سو بود سرکار (Subodh Sarkar) شاعر، گمانه‌زنی کرده بود که شاید نسرين «فساد جنسی» دارد، و سامارش ماجومدار نویسنده، نسرين را با ناندارانی، یک فاحشه‌ی مشهور، مقایسه کرده و گفته بود: «نسرين مردهای اش را همان طور عوض کرده که زن‌ها لباس‌های‌شان را عوض می‌کنند.»

امروز، نسرين ساری سبز و زرد پر جلوه‌ای پوشیده و خال سرخی هم روی پیشانی‌اش گذاشته؛ نگران است که موهای اش در عکس چه‌طور جلوه می‌کنند. هنوز اصرار دارد که در نوشتن درباره‌ی زندگی جنسی اش در کتاب **دویکاندیتو** ضوابط شخصی اش را ابداً زیر پا نگذاشته است. می‌گوید: «اجازه داشتم این چیزها را فاش کنم؟ خب، سؤال من این است: برای نوشتن درباره‌ی زندگی و روابط خودم باید از کسی اجازه می‌گرفتم؟»

برای دیدار از بنگال غربی البته باید اجازه بگیرد، و درخواست‌های او از سال ۲۰۰۷ پیوسته رد شده‌اند. آن وقت‌ها دولت چپ‌گرا، به رهبری بودادب باتاچرجی، با شبح مسلمانان بنیادگرای برآشفته دست و پنجه نرم می‌کرد، و افرادی را مأمور زیر فشار گذاشتن نسرين کرده بود، با این ادعا که حضور او می‌تواند اسباب ناآرامی و شورش شود. دولت ایالتی فعلی، تحت تسلط حزب ترینامول، هم روشن کرده است که نسرين را عنصر نامطلوب می‌داند.

بنگلادش، کشوری که نسرين در سال ۱۹۹۴ ترک‌اش کرد، حالا اصلاً آشنا به نظر نمی‌رسد. نسرين می‌گوید «وطن‌ام با من بیگانه شده است»، و به خاطر اسلامی شدن بنگلادش افسوس می‌خورد. در دوران کودکی اش وضع کشور متفاوت بوده، گشوده به روی شکاکیت و بی‌دینی، هرچند که دخترها چندان هم اجازه نداشتند از خانه بیرون بروند. نسرين می‌گوید: «پدرم مرد کاملاً سکولاری بود. از ما نمی‌خواست که مذهبی باشیم. دل اش می‌خواست من تحصیلات علمی داشته باشم، دکتر شوم – مستقل شوم. با مادرم تقریباً درگیری داشتم، البته زن خیلی مهربان، نازنین، و دل‌نشینی بود. دین‌دار بود و دل اش می‌خواست که من هم عبادت کنم. همیشه برای‌ام سؤال بود که چرا برادرهای من هم مذهبی نبودند، و هیچ‌وقت ندیدم به مسجد بروند یا نماز بخوانند. بعضی از دایی‌های من کمونیست و خداناباور بودند. این محیطی بود که من در کودکی تجربه کردم.» بعدها، تحت تأثیر علائق ادبی برادرش، در دانش‌سرا به سرودن شعر رو آورد.

در دهه‌ی ۱۹۹۰، نسرين به تنهایی در داکا زندگی می‌کرد؛ در «بیمارستان میتفورد» و در بخش‌های بی‌هوشی و بیماری‌های زنان مشغول به کار بود. می‌گوید: «حقوقی که می‌گرفتم برای من بس نبود. کتاب‌های شعرم خوب فروش رفت، و روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها دعوت کردند که برای‌شان ستون ثابت بنویسم. برای هر نوشته ۵۰۰ تاکا می‌دادند. با آن پول، امورات‌ام می‌گذشت. درباره‌ی تجربه‌های‌ام به عنوان یک زن می‌نوشتم، درباره‌ی زندگی‌های زنانه‌ای که دور و برم می‌دیدم – و این که چه‌طور مذهب سد راه رهایی شده است.» واکنش تند بنیادگرایان پیش‌تر آغاز شده بود و با انتشار رمان نسرين به نام **شوم** به اوج رسید: داستان یک خانواده‌ی هندو که در شورش‌های ناشی از تخریب «مسجد بابری» در هند گرفتار شده بود. کتاب نسرين بلافاصله ممنوع شد. دولت با استناد به بند ۲۹۵ قانون جزا و به دلیل

جریحه‌دار کردن «احساسات مذهبی» او را تحت تعقیب قرار داد. در سال ۱۹۹۴، سیل خروشان اعتراضات، نسرين را مجبور به ترک وطن کرد.

سؤالی هست که جواب آن معلوم نیست: اگر امروز آن نوشته‌ها را در بنگلادش منتشر کرده بود، اصلاً جان سالم به در می‌برد؟ نسرين می‌گوید: «چیزهایی را که من در دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ می‌نوشتم، دیگر نمی‌شود در بنگلادش نوشت. هزار بار هم آن‌ها را رقیق کنید و ملایم‌تر بنویسید، باز هم نمی‌توانید منتشر کنید. حالا دیگر هیچ‌چیزی را نمی‌شود در بنگلادش زیر سؤال برد؛ نه اسلام، نه بنیادگرایی، نه دولت.»

در اروپا، در نخستین سال‌های سرد تبعید بود که نسرين فهمید زبان دارد از ذهن‌اش می‌گریزد. می‌گوید: «در اروپا بودم، تمام روز درباره‌ی بنیادگرها حرف می‌زدم، اما وقتی می‌نشستم که بنویسم، نمی‌توانستم کلمه‌ی بنگالی "بنیادگرها" را به خاطر بیاورم. مجبور بودم به دوستان‌ام در کلکته تلفن بزنم، بپرسم. داشتم از بنگال و زبان بنگالی دور می‌افتادم.» از فرهنگی که به آثارش جان می‌بخشید، بیرون رانده شده بود، و می‌دانست که نوشته‌های‌اش دیگر مثل گذشته نخواهند بود. می‌گوید: «از خودم می‌پرسیدم تا کی می‌توانم در این فاصله‌ی دور بنشینم و از بنگلادش بنویسم؟ نمی‌توانستم بینم چه اتفاقاتی دارد آن‌جا می‌افتد. به همین خاطر، تصمیم گرفتم به گذشته‌ها نگاه کنم و از گذشته بنویسم. شروع کردم زندگی‌نامه‌ام را در دیار بیگانه بنویسم. بخش اول‌اش آمار میبلا بود، که نوشتن‌اش را به زبان سوئدی آغاز کردم.»

برای بازگشت به «زبان»‌اش بود که در سال ۲۰۰۴ به کلکته پناه آورد. تا دو سال، زندگی آرام و بی‌حادثه‌ای را در یک خانه‌ی اجاره‌ای در خیابان رودان در جنوب کلکته سپری کرد. اما این حباب با دیدارش از حیدرآباد ترکید؛ اعضای «مجلس اتحادالمسلمین سراسر هند»، حزب تحت رهبری برادران اویسی، نشست کتاب‌خوانی‌اش را به هم زدند و به او حمله بردند.

در بازگشت به کلکته، زندگی نسرين دیگر به روال سابق برنگشت - دولت ایالتی او را تحت بازداشت خانگی قرار داد. تا همین امروز، نسرين این ایده را به تمسخر می‌گیرد که تهدیدات جانی از جانب مسلمانان بنگالی متوجه او بوده؛ می‌گوید: «هیچ‌کس در کلکته به من حمله نکرد. من بدون هیچ مشکلی در محله‌ای زندگی می‌کردم که اکثر ساکنان‌اش مسلمان بودند. جناح چپ به مشکل برخورد بود. رضوان الرحمان مرده بود [اتهاماتی مطرح شده بود مبنی بر این که این مهندس ۳۰ ساله را به خاطر ازدواج با دختر یک کارخانه‌دار ثروت‌مند هندو کشته‌اند]، و در نان‌دیگرام و سینگور اعتراضاتی به راه افتاده بود، مردم با حزب کمونیست هند [حزب حاکم در بنگال غربی] در افتاده بودند. مسلمان‌های کم‌درآمد از آن‌ها به خشم آمده بودند. چون برچسب "ضداسلام" به من زده بودند، فکر می‌کردند که احتمالاً تعقیب و تبعید من برای‌شان رأی می‌آورد.»

حالا زندگی نسرين در دهلی نوعی زندگی مسالمت‌آمیز و در عین حال مبهم است. روزهای‌اش را با مطالعه و غذا پختن برای دوستان‌اش سپری می‌کند. از شلوغی پرهیز می‌کند، و برای سفر به ایالت‌های دیگر نیاز به کسب مجوز

دارد. می‌گوید: «من شهروند اروپا هستم. کارت اقامت آمریکا را دارم. اما در هند، از وضعیت‌ام مطمئن نیستم، قبلاً عذرم را خواسته بودند. ممکن است دوباره هم این کار را بکنند. هر سال باید اجازه‌ی اقامت‌ام را تمدید کنم، دلواپس‌ام. برای این‌جا ماندن همچنان مبارزه می‌کنم. اما اگر بالأخره تصمیم بگیرند که مرا بیرون کنند، هیچ کاری از دست من بر نمی‌آید.»

تبعید او به آخر خواهد رسید؟ نسرین می‌گوید: «صرف برگشتن به بنگلادش پایان تبعید خواهد بود؟ آن‌جا هم حس غریبه‌ای را دارم که مثل یک غیرخودی با او برخورد می‌کنند. من در وطن خودم بیگانه بودم. کسی که رؤیای دگرگون کردن دارد، کسی که از حقوق بشر حرف می‌زند، هرکجا برود، شاید همیشه در تبعید باشد. یا شاید تمام دنیا وطن او است.»

---

آمریتا داتا روزنامه‌نگار فرهنگی هندی است. آن‌چه خواندید برگردان این نوشته‌ی او است:

Amrtia Dutta, '[Taslima Nasrin: Stranger in a Strange Land](#),' *Indian Express*, 30 October 2016.